

صوت آواها و نظریه منشأ زبان

دکتر ناصر نیکو بخت

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

نظریه منشأ زبان یکی از مهمترین مسائل زیانتشناسی است که پیوسته در طول تاریخ، موجد آرا و نظریات خاصی در این خصوص بوده است و دانشمندان، فلاسفه و زیانتشناسان ملل مختلف با دلایل عقلی و نقلی دیدگاه‌های خاصی ابراز داشته‌اند و به نظریه‌هایی چون الهامی بودن زبان، ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا، قراردادی بودن زبان، خلق و آفرینش هنری، زبان ناشی از حرکات انعکاسی و قانون مجاورت کلی و... انجامیده است. از آنجا که صوت آواها به دلیل طبیعی و ملموس و محسوس بودن رابطه دال و مدلول می‌تواند به گونه‌ای به تقویت نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا بینجامد، در این مقاله کوشیده‌ایم، به طور اختصار انواع صوت-آواها و کارکردهای آن را در پدیده زبان معرفی کنیم.

کلید واژه: زبان، منشأ زبان، صوت آوا، آوا - معنایی، سیما - معنایی

صوت آواها و نظریه منشأ زبان

یکی از اصلی‌ترین، سهل‌الوصولترین، عمومی‌ترین و ساده‌ترین وسیله ارتباطی انسان، زبان شفاهی یا گفتاری است. از قدیم‌الایام دانشمندان ملل مختلف در خصوص اصل و منشأ زبان با توجه به دلایل و مستندات نقلی و عقلی عقایدی ابراز داشته‌اند. عده‌ای اصل زبان را منشأ الهی و الهامی دانسته و بر این باورند که خداوند پس از خلق آدم، سخن گفتن را نیز به او آموخت.



محمد بن محمود آملی گوید: «واضع جمیع لغات آفریدگار است - تعالی و تقدس- و این مذهب شیخ ابوالحسن اشعری و اتباع اوست و این مذهب را مذهب توقیع (توقیف) خوانند. بنابر آنکه ایشان می‌گویند حق تعالی الفاظ را بیافرید و به ازای معانی وضع کرد و بندگان را به وحی بر آن واقف گردانید و یا خود اصوات و حروف را در جسمی از اجسام بیافرید تا آدمیان از او بشنیدند که واضع این الفاظ را به ازای این معانی وضع کرد یا علم ضروری در یکی از آدمیان یا بیشتر بیافرید تا ایشان بدانستند که واضع هر لفظی را از برای کدام معنی وضع کرد...» (دهخدا، لغت‌نامه ذیل «لغت»).

همچنین در کتاب عهد عتیق آمده است: در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و یا در قاموس مقدس آمده است: «شکی نیست که خدای تعالی آدم را توانا بر سخن گفتن خلق فرمود (پیدایش ۲:۳) و همان لغت که آدم بدان سخن راند تا زمان بنای برج بابل باقی بود (پیدایش ۱۱:۱) یعنی یک صد سال بعد از طوفان از آن فقره به هم خوردن و داخل گشتن زبان در دشت شنغار پیش آمد و هیچ راهی از برای یافتن و تعیین لغت اصلی نیست، جز اینکه منقسم به سه قسمت اصلی بوده است: سامی، هندی، جرمانی، تورانی» (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «لغت»). مفسران قرآن کریم نیز به استناد آیاتی از کلام الله مجید همچون «و علم آدم الاسماء کلها» و «علمه البیان» و «و من آیاته خلق السموات والارض واختلاف اللسانکم والسوانکم منشأ زبان را امری توقیفی می‌دانند. «از میان علمای غرب «دو بنالد» (De Bonald) حکیم فرانسوی قرن نوزدهم، کلمه را الهام آسمانی می‌دانست. (سیاسی، لغت‌نامه دهخدا: مقدمه ص ۱) تعداد کثیری از علما و زبان‌شناسان، کلام را نتیجه قرارداد و وضع بشر می‌دانند و معتقدند واضع جمیع لغات انسان است، چنانکه ابن هاشم جبایی (از متکلمان معتزلی متوفی ۳۲۱ هـ. ق) و اتباع او بر این نظرند و دلیل ایشان این است که اگر وضع لغات به اصطلاح نباشد، باید که توقیفی بود و آن جایز نیست؛ زیرا که توقیف یا به وحی تواند بود یا به خلق علم ضروری و این هر دو محال است. پس اگر به وحی بودی بایستی که بعثت رسل مقدم بودی بر لغت، لیکن متاخر است «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه»؛ اما آنکه خلق علم ضروری در غیر عاقل باشد، لازم آید که آن عاقل مکلف نباشد...» (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «لغت»).

آدام اسمیت (Adam smith) اقتصاددان انگلیسی قرن هیجدهم را می‌توان از مدافعان این نظریه دانست. عده‌ای دیگر از جمله «ماکس مولر» (Max Muller) زیان‌شناس سده نوزدهم آلمان، زبان را ناشی از غریزه مخصوصی می‌دانست. (همان) عده‌ای نیز کلام را ناشی از نیروی خلق و آفرینش هنری انسان می‌دانند و معتقدند «انسان قرون اولیه با ذات و طبیعت اشیا سر و کار داشت و با آنها نزدیک بود؛ یعنی هر چیزی را که در کنار او بود و جریان داشت حس می‌کرد

و همه چیز برایش تازگی داشت. او اشیا را می‌نامید که این «نامیدن» او نوعی ظهور یا وجود ثانوی به اشیا می‌داد و در همین ادوار بود که زبان در سطح خلق و نوعی تصویر سازی از هستی جریان داشت و همه استعمالات، در حد استعمالات هنری بود، اما بتدریج این نامگذاریها از مرحله آفرینش به مرحله تکرار کشید...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۸۸).

اما عده‌ای دیگر، پاره‌ای از عناصر کلام را طبیعی و تعداد بیشتری را وضعی و قراردادی می‌دانند. این نظریه پردازان زبان طبیعی را به علائم گفتاری و دیداری تقسیم می‌کنند که گاه خودبه خود و بدون قصد و اراده برای ابراز نوعی از احساس ظاهر می‌شود.

علی اکبر سیاسی معتقد است: «معمولاً هر صورت ذهنی و هر حالتی که نفس را عارض می‌شود، فوراً به وسیله آثار و علائم ظاهری - که حرکاتی قسری و انعکاسی، یعنی ناشی از پاره‌ای اعمال بدنی (فیزیولوژیک) هستند - آشکار می‌شوند و این ترجمانی را آگاهی اشارت و گفتار و رفتار آدمی تکمیل می‌کند. درجه صراحت این ترجمانی از یک سو بسته به شدت و ضعف آن حالت (معنی) است و از سوی دیگر بسته به بیش و کمی و درجه نیروی تحریکی حالات یا معانی معارض است؛ مثلاً هنگام خشم، قیافه انسان برافروخته می‌شود (حرکات انعکاسی) و در صورت شدت خشم، با انقباض عضلات صورت و دست و اندامهای دیگر، و ادای کلمات تهدیدآمیز همراه می‌گردد. این علائم که ترجمان احساسات و عواطف و افکار شماست، آنچه خود به خود و بدون قصد و اراده ظاهر می‌گردد، زبان طبیعی نامیده می‌شود» (سیاسی، لغت‌نامه دهخدا: مقدمه، ص ۱).

بنابراین آدمی بیان حالات احساسی و عاطفی خویش را که گاه با فریاد و آواز کامل می‌شود، به گونه‌ای بروز می‌دهد. تقلید از اصوات طبیعت از یک سو، و حرکات سر و گردن و اشارات دست و پا و ابرو از سوی دیگر، بر وسعت دامنه این زبان ابتدایی می‌افزاید.

عده‌ای دیگر نیز منشأ زبان را بر اساس اصل «حرکات انعکاسی مشروط» و «قانون کل مجاورت» می‌دانند. بر اساس این نظریه پاره‌ای از الفاظ و اصوات گاه بر حسب اتفاق و تصادف بر زبان جاری شده است؛ مثلاً لفظ «آب» ممکن است برای نخستین بار تصادفاً از زبان کسی که با این مایع مواجه شده، در آمده و این احساس سمعی (لفظ آب) با احساس بصری (رؤیت آب) در ذهن آن مردم، مجاورت حاصل کرده و بعداً رؤیت و یا حتی تصور آن مایع به حکم قانون «تداعی معانی» خود به خود لفظ «آب» را به خاطر آن افراد آورده و باعث تلفظ آن شده باشد و به همین ترتیب بسیاری از واژه‌ها در نتیجه مجاورت ذهنی الفاظ با اشیا به وجود آمده است (بول، ۱۳۷۷: ص ۸).

بر اساس نظریه دیگری - که به «نظریه نام‌آوای گروهی» معروف است - منشأ زبان را صدای انسان، هنگام انجام دادن فعالیت بدنی دانسته‌اند خصوصاً وقتی فعالیت بدنی، چند نفر





را به خود مشغول کرده است و لازمه انجام دادن آن، هماهنگی گروهی باشد؛ مثلاً ممکن است گروهی از انسانهای اولیه هنگام حمل و بالا کشیدن قطعه‌های الوار یا ماموتهای بی‌جان، با سردادن فریادها و ناسزها، موجب اشنای زبان شده باشند. جاذبه این نظریه در این است که زبان انسان را در عرصه‌ای کم و بیش اجتماعی تبیین می‌کند. صداهای انسانی، به هر صورتی که تولید شود، احتمالاً در زندگی اجتماعی گروه‌های انسانی، کاربردی اصولی داشته است (سیاسی، لغت‌نامه دهخدا، مقدمه: ص ۲).

البته نظریه‌های منشأ زبان فقط در اظهارات مذکور منحصر نمی‌شود و در اینجا از باب نمونه به پاره‌ای اشاره شد. شایان ذکر است که اغلب این اظهار نظرها مورد قبول زبان‌شناسان نیست، زیرا این نظریه‌ها بیشتر منشأ زبان را طبیعی و تقلیدی می‌داند، در حالی که تفاوت لغات برای یک شیء یا پدیده و حتی یک احساس معین در ملل مختلف به قدری محسوس و ملموس است که نمی‌توان به هیچ نوع رابطه ذاتی و طبیعی لفظ و معنا پی برد؛ از جمله این موارد می‌توان به مترادفات و اضداد در یک زبان اشاره کرد مثلاً اصمعی (از راویان اشعار و اخبار عرب متوفی ۲۱۶هـ.) مدعی است برای حجر (سنگ) هفتاد نام می‌دانسته، ابن فارس از استاد خود احمد بن محمد بنادر روایت کرده که گفت از ابو عبدالله بن خالویه همدانی شنیدم که می‌گفت: برای شتر پانصد نام، و برای مار دویست نام جمع آوری کرده‌ام. ابو علی فارسی نقل می‌کند که ابن خالویه گفت برای سیف (شمشیر) پنجاه نام از حفظ دارم (عبدالطوب، ۱۳۶۷: ص ۳۵۲). همچنین وجود کلمات اضداد مانند: سلیم (- سالم، مارگزیده)؛ مفازه (- جایگاه رهایی، جایگاه هلاک) ناهل (- سیراب، تشنه) حافل (- پر، خالی) بصیر (- بینا، کور) مسجور (- ظرف پر، ظرف خالی) و... گاه برعکس برای یک لفظ اهل لغت چندین معنی استخراج کرده‌اند چنانکه صاحب «القاموس المحيط» در ذیل واژه «عجز» برای کلمه «عجوز» هفتاد معنا بر شمرده است.

از سوی دیگر تعداد «صوت آواها» که به نوعی طبیعی و تقلیدی محسوب می‌شود، در هر زبان بسیار محدود و اندک است و بشر امروز قادر نیست حتی اندکی از نیازهای ارتباطی خود را با این صوت آواها برآورده سازد.

بنابراین در اینجا دو نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا، و قراردادی بودن لفظ بر معنا تبیین می‌گردد:

۱. ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا

نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا، هم در بین متفکران یونان و هم متفکران اسلامی طرفدارانی داشته است. «از نظر تاریخی رساله کراتیلوس cratylus افلاطون اولین بحث دقیق

فلسفی در این باره است. در این رساله، حاصل سخن افلاطون این است که نامها یا ذات و طبیعت چیزها رابطه دارد و نمایانگر ماهیت آنهاست، بنابراین خردمندان نخست نامها را برای دلالت بر ذوات و ماهیات (مثلاً) وضع کرده‌اند و سپس با رعایت تناسب و با توجه به بهره داشتن محسوسات از آن ذوات و ماهیات و حقایق (مثل)، نامها را در مورد اشیای محسوس که در حکم سایه و نمود و نمایش آن حقایق و ذواتند به کار برده‌اند.

به این ترتیب کاربرد الفاظ و نامها در مورد ایده‌ها و یا مثلاً یعنی ذوات و حقایق معقول، حقیقی است و در مورد اشیای محسوس، مجازی؛ به عبارت دیگر از آنجا که نامها با ماهیت و طبیعت اشیا رابطه دارند، اولاً و بالذات بر ایده‌ها (مثلاً) که طبیعت و ماهیت حقیقی اشیاء‌اند اطلاق می‌شوند و ثانیاً بالتبع به محسوسات که از ایده‌ها بهره دارند و به منزله سایه آنها هست» (موحد، ۳۷۶: ص ۱۱۳-۱۱۴).

در میان متفکران اسلامی، خلیل‌بن‌احمد فراهیدی، سیویه، عباد بن سلیمان صیمری (از متفکران معتزلی قرن دوم هـ) میرداماد (فیلسوف بزرگ عصر صفوی)، ابوعلی فارسی و شاگردش ابن جنی، سیوطی و... از طرفداران طبیعی بودن رابطه لفظ و معنا به شمار می‌روند. «گویند عباد بن سلیمان صیمری عقیده داشت که رابطه طبیعی لفظ و معنا چندان مسلم است که اگر بخواهیم منکر آن شویم، باید در «وضع الفاظ» قائل به «ترجیح بلا مرجح» شویم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ص ۳۱۵). آملی سخن صیمری را این گونه نقل می‌کند «میان هر لفظ و مدلول او مناسبتی طبیعی ثابت است که مقتضی اختصاص آن لفظ است به معنی او، وگرنه تخصیص بلا مخصص لازم آید و آن محال است و آنچه ائمه اشتقاق گویند که در نفس حروف خاصیتی چند هست همچو جهر و همس و شدت و رخاوت و غیر آن که استدعاء آن خواص آن است که هر که عالم بود بدان، باید که مناسبت میان حروف و معانی را که او برای آن وضع می‌کند نگاه دارد» (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «لغت»).

دکتر شفعی دو نمونه از مدعیات طرفداران این نظریه را یادآور شده‌اند که ذکر آنها در تبیین این نظریه می‌تواند روشنگر باشد.

۱-۱. از یکی از طرفداران این نظریه، معنی کلمه «اذغاغ» را که در فارسی به معنی «سنگ» است پرسیدند، و او پس از تأمل گفت: از خشکی و درشتی بی که در این واژه احساس می‌کنم، به گمانم معنی آن «سنگ» باشد.

۱-۲. در قصص العلماء تنکابنی آمده است که میرداماد دلالت الفاظ را ذاتی می‌دانست، او را دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود، ایشان به میر گفتند: شما دلالت الفاظ را ذاتی می‌دانید؛ پس بفرمایید که معنی «فسک» و «پسک» چیست؟ میر مدت سه روز فکر کرد، پس گفت: گویا یکی





مخرج بول باشد و یکی مخرج غایط باشد. ایشان تصدیق کردند پس میر در حق ایشان دعای بد کرد که مرا به این لفظ... معطل کردید. آن دو نفر در همان ایام وفات کردند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ص ۳۱۷).

همچنین گفته‌اند «برخی از ادبای نکته سنج از جمله ابوهلال عسکری در واژه‌ها امور سحرآمیزی جستجو می‌کردند. آنان به خیال خود در معانی این کلمات چیزهایی مشاهده می‌کردند که بر دیگران پوشیده مانده است. اینان طایفه‌ای هستند که برای واژگان زبان حرمت و ارزش قائل بوده، آنها را همچون جگرگوشگان خویش مورد احترام و پاسداری قرار می‌دادند. این گروه به ورای مدلولات الفاظ تقب زده، به سبب پرواز در عالم خیال، معانی دقیق از کلمات را تخیل و تصور می‌کردند که جز آنها و مثال آنان، کسی دیگر بر آنها وقوف نمی‌یافت (عبدالنواب، ۱۳۶۷: ص ۳۵۵).

«از نظر عارف، حقایقی که از طریق ذوق و وجدان (تجربه‌های باطنی و انکشافات بی‌واسطه معنوی) بر ارباب کشف و شهود آشکار می‌شود، قابل تعبیر لفظی نیست:

هر آن معنی که شد از ذوق پیدا کجا تعبیر لفظی یابد آن را»

(موحد، ۱۳۷۶: ص ۱۱۰)

به هر حال با توجه به جانبداری تعدادی از علما در خصوص ذاتی بودن رابطه لفظ و معنا، بسیاری دیگر از زبان‌شناسان و کثیری از قدمای اهل ادب و اندیشمندان اسلامی این نظریه را مردود دانسته‌اند. مبحث نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا را در مبحث «صوت آواها» بی‌می‌گیریم.

۲. قراردادی بودن دلالت لفظ بر معنا

برای نامیدن اشیا، پدیده‌ها، عواطف و احساسات در هر زبان نشانه‌های گفتاری قراردادی وجود دارد که معمولاً با هر زبان دیگری متفاوت است. زبان‌شناسان اشیا و پدیده‌های اطراف ما را «مدلول» و نشانه‌های گفتاری، حرکتی و دیداری که برای نامیدن هر شیء یا پدیده به کار می‌رود «دال» می‌نامند و معتقدند که الزاماً هیچ رابطه ذاتی یا طبیعی بین دال و مدلول وجود ندارد. اصولاً نشانه‌های گفتاری زبانی قراردادی هستند و نمی‌توان اثبات کرد که چرا یک نشانه زبانی برای نامیدن یک شیء به کار رفته است و چه رابطه‌ای بین آنها وجود دارد؛ برای مثال برای یک مدلول خاص در زبان فارسی امروز واژه «سگ» در فارسی باستان «spaka»، در زبان فرانسه «chien»، در زبان آلمانی «hund»، در عربی «کلب»، در ترکی «köpek»، در چینی «gou»، در روسی «ساباکا»، در اردو «کتا»، در زبان انگلیسی «dog» و... به کار می‌رود.

حتی قراردادی بودن شامل واژه‌های تقلیدی یا صوت‌آواها نیز می‌شود، چنانکه برای نامیدن صدای حیوانات در بین ملل مختلف یک توافق و وحدت روش وجود ندارد و این در حالی است که صدای حیوانات غریزی است و در همه جای دنیا یکی است؛ مثلاً صدای همان سگ در زبان گرجی (av-av)، در آذربایجانی (hám-hám)، در ارمنی (háf-háf)، در فرقیزی (áv-áv) در بلغاری (báv-báv)، در روسی و اکراینی (gáv-gáv)، در فارسی (واق واق)، در انگلیسی (báv-báv)، در ژاپنی (von-von) و... تقلید می‌شود. با توجه به مثال بالا در می‌یابیم که تشابه زیادی بین نام آواها در زبانهای مختلف وجود دارد و شاید دلیل اینکه در زبانهای مختلف و حتی گویشهای رایج بین یک ملت تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود، نشانه عجز انسان از تقلید کامل بعضی صداهاست و یا اینکه در بعضی زبانها واژه‌های متناسب با یک صوت وجود ندارد و شاید یکی از دلایل عمده دیگر، تفاوت برداشت و تلقی انسانها از یک صدای واحد است. به نظر می‌رسد در میان سخن‌گویان یک زبان، تقلید صوت آواها وضعی و قراردادی است؛ مثلاً در زبان فارسی برای نامیدن صدای سگ، صوت آواهای: واق واق، وق وق، هاپ هاپ، عف عف،... به کار رفته‌است که البته شاید بعضی از صداها به سن و سال حیوان نیز بستگی داشته باشد.

مسئله دیگر در اثبات قراردادی بودن دلالت لفظ بر معنا این است که فرایند ارتباطی انسان برخلاف حیوانات- که غریزی است- اکتسابی و آموختنی است. انسان نیز مانند دیگر حیوانات، خصوصیات جسمانی خود را از طریق ژنتیک به ارث می‌برد، ولی شیوه کاربرد الفاظ را در اثر مجاورت و ارتباط با هم‌نوعان خود و به تبع جامعه زبانی که در آن زندگی می‌کند، می‌آموزد. از ویژگیهای برجسته دیگر انسان که مابه‌الامتياز او بر حیوان است، قدرت تقلید صداها در انسان است؛ چنانکه انسان قادر است نه تنها صدای هم‌نوعان خود را، که حتی صدای بسیاری از حیوانات را تقلید کند و همین ویژگی انسان را قادر می‌سازد که زبان را از طریق تقلید کسب کند؛ برای مثال هیچ حیوانی قادر نیست صدای حیوانی دیگر را تقلید کند، مثلاً دیده نشده است که سگی «میاو- میاو» و یا گربه‌ای «واق- واق» کند، اما انسان می‌تواند صدای بسیاری از پدیده‌های اطراف خود را تقلید کند و این نشان‌دهنده قدرت و توانایی دستگاه صوتی انسان برای بروز و ظهور بسیاری از اصوات، و عجز دستگاه صوتی حیوانات در تقلید صدای محیط اطراف است.

صوت آوا (نام آوا، اسم صوت) (Onomatopoei)

با توجه به نظریه‌های منشأ زبان، مانند نظریه نام آوایی «bow-bow-theory» که منشأ زبان اولیه را تقلیدی از صداهاى طبیعى محیط اطراف می‌داند و گاهی نامگذاری بعضی از اشیا و



پدیده‌ها را ناشی از صداهای مسموع از آنها دانسته، مانند پرنده فاخته که عده‌ای آن را «کوکو» نامیده‌اند و نظریه اصوات عاطفی «Exclamation theory» که منشأ زبان را اصوات عاطفی می‌داند، به تعریف صوت آوا اشاره می‌شود.

صوت آوا: اسم صوت یا نام آوا به الفاظی اطلاق می‌شود که با الهام از محیط اطراف، اعم از صدای انسان، حیوان، صدای اصطکاک یا برخورد اشیا و... ساخته می‌شود. این کلمات ممکن است ظاهراً مرکب تلقی گردند، اما از آنجا که به اجزای معنی‌دار قابل تجزیه نیستند، کلمات ساده نامیده می‌شوند. نام آواها گاهی با تکرار عینی یک جزء و گاه با تغییراتی در جزء دوم و یا با واو عطف بین دو جزء تولید می‌شوند.

البته باید متذکر شد که نام آواها را نباید با اصوات از یک مقوله دستوری به شمار آورد، زیرا نام آواها، اسم هستند در حالی که اصوات را شبه جمله می‌نامند؛ برای مثال کلماتی مانند وای، آخ، حیف، هیس، و... صوت یا شبه جمله هستند و واژه‌هایی مانند تق تق، هن وهن، من و من، میاوم میاوم، قارقار و... نام آوا یا اسم صوت نامیده می‌شوند.

به هر حال تعداد محدودی از واژه‌های هر زبان را نام آواها تشکیل می‌دهد و در بسیاری از زبانها نام آواها با کمی تفاوت از نظر تلفظ با هم مشترکند.

پیش از این گفتیم که تفاوت تلفظ نام آواها در زبانهای مختلف را می‌توان معلول عواملی چند، چون عجز انسان از تقلید کامل صداهای محیط اطراف، فقدان پاره‌ای از مصوتها و صامتها در بعضی زبانها، تصرفات و تلفیقات متفاوت هر گروه از مردم در تقلید و ابراز صداها، و... دانست.

زبان‌شناسان علاوه بر واژه‌هایی که به تقلید صداها ساخته می‌شود، واژه‌هایی را که می‌توان به نوعی بین لفظ و معنای آنها دلالتی ذاتی اثبات کرد، جزء نام آواها محسوب کرده‌اند. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۵: ص ۱) (که در مبحث جداگانه‌ای به آن پرداخته شد). همچنین عده‌ای دیگر پاره‌ای از کلمات مرکب را به نوعی طبیعی و در مقایسه با کلمات ساده، کمتر قراردادی دانسته‌اند مانند رختخواب که از دو لفظ رخت: (اسباب) و خواب ساخته شده و بین دال و مدلول رابطه طبیعی برقرار است (آرلاتو، ۱۳۷۳: ص ۳۷۷).

تقسیم صوت آواها از نظر تولید

۱. دسته‌ای از نام آواها تنها نمایانگر صدای حیوانات است و بسته به تلقی ملت‌های مختلف برای ابراز صدای هر حیوان یا پرنده، نامی وضع کرده‌اند. در جدول شماره (۱) به اسامی معروف صوت آواها در زبان مردم کشورها، بویژه کشورهای مشترک المنافع اشاره می‌کنیم (برای نشان دادن صداها از حروف آوانگار استفاده شده است).

(جدول ۱)

نام حیوان	نام زبان	گرچی	آذری	ارمنی	قرقیزی	روسی	ترکی (ترکیه)	اوکراینی
		الاغ	γroyini	ia-ia	ia-ia	ia-ia	ia-ia	la-la
سگ	av-au	hám-ham	háf-háf	áv-av	áv-av	gáv-gáv	háv-háv	gáv-gáv
گره	miav-miav	miáv	miáv	miáv	miáv	miau	miyáv	miyáv
مرغ	ká-ká	kudavik u	ku-ku	ku-ku	ku-ku	ko-ko ko	ged-ged- gedák	ko-ko- ko
خروس	γiγli-γu	γuyuliγu γu	dzuyuyuy	γo-γo-γo	γo-γo-γo	kukáríku	oárou	kukárekí
کلاغ	γvá- γvá	γár-γá	γá-γá	γáv-γáv káv-káv	γáv-γáv káv-káv	kár-kár	---	kár-kár

۲. دسته دیگری از نام آواها، برای خواندن یا دور کردن حیوانات به کار می‌رود. این کلمات وضعی بشر است و در میان ملتها معمولاً با هم تفاوت دارد. شاید این توهم ایجاد شود که چرا در خواندن یا راندن حیوانات با اینکه صوت آواها با هم اختلاف دارند، حیوانات عکس‌العملهای یکسان نشان می‌دهند؟ آیا به راستی حیوانات زبان انسان را می‌فهمند و حیوانات هر محدوده جغرافیایی فقط به اصواتی خاص عکس‌العمل نشان می‌دهند؟ جواب این است که مسلماً حیوانات معنی و مفهوم صوت آواها را نه می‌توانند تشخیص دهند و نه هرگز می‌توانند تقلید کنند، تنها از راه تربیت، حیوانات عادتاً یاد می‌گیرند که بر اساس پاره‌ای فرمانهای گفتاری و یا حرکتی، عکس‌العملهای خاصی نشان دهند، همچنان که در هر سیرکی ممکن است روش تربیتی و آموزشی حیوانات از نظر حرکتی و گویایی با دیگری تفاوت داشته باشد. در جدول (۲) فقط به دو نمونه از این صوت آواها اشاره می‌شود.



(جدول ۲)

نام زبان	گرگی	آذری	ارمنی	بلغاری	ترکی (ترکیه)	قرقیزی
نام حیوان						
سگ	pu-pu		-	kac-	Kumu-	Kuc-
خواندن	-	pəšolt	pxk-	kac	kumu	kuc
راندن			pxk	kšat	hošt	ket
گره	fis-fis	piš-piš	piš-piš	pis- pis	pisi	
خواندن	bris	pišt	pišt	psat	pest / pist	Puš
راندن						

۳. پاره‌ای صوت‌آواها به تقلید از بعضی صداهای تولید شده انسان مربوطند مانند: خرخر (مربوط به خواب) من و من (مربوط به تأمل در گفتار) هن و هن (فعالیت سخت بدنی) پیچ پیچ (گفتار در گوشی و آهسته)، به این حالت در انگلیسی «مور مور» و در زبان بلغاری «شوشوموشو» گویند، قهقهه یا قهقهه (صدای خنده)، حق حق (صدای گریه) های‌های (صدای بلند گریه)، جیغ و ویغ و ...

۴. صوت آواهایی که به پاره‌ای حالات انسان اطلاق می‌شود: هارت و پورت، شارت و شورت، غر و لند، هممه .

۵. صوت آواهایی که حاکی از اصطکاک یا به هم خوردن اشیاست: غیز غاژ، خش خش، غیز غیز، شلپ شلپ (شالاب شلوپ) چلپ چلوپ، گاراپ گوروپ

۶. صوت‌آواهایی که مربوط به صدای اشیاست: تیک تاک، تپ تپ، غلغل (به صدای جوشیدن آب در زبان بلغاری بلبوک بلبوک گویند)، تاپ تاپ (صدای قلب)، بوق، سوت

۷. صوت‌آواهایی که به پاره‌ای احساسات آدمی مربوط می‌شود. این صوت‌آواها مسموع نیستند: مور مور، گز گز، زق زق

۸. صوت آواهایی که نام پرنده یا حشره یا حیوان از آن اقتباس شده است، مانند: هدهد (هوپ هوپ)، کوکو (نام فاخته)، جیرجیرک (نام حشره‌ای است)، لک لک (از صدای به هم خوردن منقار پرنده)...



۹. صوت آواهایی که از صدای عناصر طبیعی گرفته شده‌اند:

شُر شُر (صدای آب)، چِل چِل (چتر چتر) صدای باران، چِر چِر (صدای پاره کردن پارچه یا کاغذ)، وینگ (صدای پرتاب تیر یا سنگ)

۱۰. صوت آواهایی که بیان کننده صدای حیوان است:

خزندگان: فِش فِش (صدای مار)

پرنندگان: چِه چِه، قار قار، جیک جیک

حشرات: وز وز، جیر جیر

دوزیستان: قور قور

چهار پایان: بع بع، مع مع، باء باء، میو میو، واق واق، عر عر

در جدول شماره (۱) به پاره‌ای از این گونه صوت آواها در زبانهای دیگر اشاره شده است.

رابطه حروف با مفاهیم و معانی

عده‌ای از زبان‌شناسان بین کاربرد حروف و مصوتها در یک واژه با معانی و مفاهیم آن واژه، ارتباطی ذاتی و طبیعی قائلند؛ برای نمونه در اغلب زبانهای دنیا بسیاری از کلمات که با حرف «ک» شروع می‌شود بر معنی «مجوف بودن»، «پوشش چیزی قرار گرفتن»، «چیزی را در خودپنهان کردن» و ... دلالت می‌کند.

کلمات زیر از باب نمونه مؤید این مدعاست:

کلاه، کت، کاپشن، کرس، کفش، کتاب، کلاسور، کیف، آلات تناسلی انسان، کیوسک، کیت‌بگ (کوله پشتی در زبان انگلیسی)، کیش (تیر دان)، کارتن، کان (معدن) کویه (اتاقک قطار)، کنز (گنج)، کمد، کشو، کمپوت، کشکول، کشتی، کره، کرته (پیراهن)، کالسکه، کاسه، کیسه، کپسول و کاخ، کوخ، کنسرو، کلیسا، کنشت در زبان انگلیسی، گروهی از واژه‌ها هستند که آوای آنها از طریق فرایندی مبهم، تا حدودی تداعی‌گر معنی آنهاست؛ برای مثال خوشه آوایی - fl در آغاز واژه‌های انگلیسی، اغلب ایده «نور متحرک» را تداعی می‌کند. مثل: flame (شعله)، flare (شعله بی‌حفاظ و آزاد)، flash (برق، نور)، flicker (سوسوزدن) flimmer (شعله سوزان)؛ و همچنین «_are» میانی و پایانی، معمولاً ایده نور یا صدای شدید را تداعی می‌کند؛ مثل glare (روشنایی خیره‌کننده)، flare (شعله بی‌حفاظ)، stare (خیره نگاه نکردن)، blare (صدای شیپور، جار زدن) (لارنس پیرین: ۱۳۷۶، ص ۱۰۰).





دکتر وحیدیان کامیار به نقل از کتاب آناتومی شعر اثر مارچور بالتون، درباره دلالت حروف بر معنای خاص در زبان (به طور مطلق) به نقل نمونه‌هایی پرداخته است که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. حروف انسدادی لبی (ب و پ) بر صداهای انفجاری، سرعت و حرکت دلالت دارد؛ مثال: در زبان فارسی: باد، بانگ، بمب، پارس (صدای سگ)، پرت (پرت کردن)، پرتاب، پرستو، پتک، پمپ، پرنده، پرواز، پیمودن و... در زبان انگلیسی: **blare** (صدای ناهنجار) **blast** (صدای انفجار) **belch** (صدای آروغ) **babble** (صدا شرشرآب) **bird** (پرنده) **bleep** (زنگ اخبار) **blitz** (حمله برق آسا) **blizzard** (کولاک) و...

۲. حروف «م و ن» بر زمزمه و موسیقی دلالت دارد: نت، مارش، مضراب، مضراب، ناقوس، نی، نوازنده، و... موزیک، نماز، نیایش، ناله، موتیو (نت مکرر در موسیقی)

۳. حرف «ل» بر مایع روان، جوی آب، استراحت و سرخوشی دلالت دارد.

۴. حروف «ک، گ، چ» حاکی از خشونت، درشتی، سختی، سروصدا، است «ح و غ» نیز از دیگر حروف خشن‌تر است.

۵. «س و ش» بر صداهای نرم و صاف و آرامش بخش دلالت دارد.

۶. «ز» به بافت کلام خشونت می‌دهد.

۷. «ف» و تا حد کمتری «و» حاکی از باد، پیریدن و هر نوع حرکت سبک و ساده است. وزیدن، ورزش، و سوسه.

۸. «ت» و «د» همانند «ک» و «گ» است اما با تأکید کمتر.

۹. «ر» بیشتر در بافت‌های دارای صدا و حرکت به کار می‌رود. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۵: ص ۲۸، مثالها از نگارنده است).

خانلری معتقد است که زنگ حروف نیز خاصیتی است که آنها را از هم متمایز می‌سازد و هر زنگ، اثری خاص در ذهن شنونده دارد؛ چنانکه همه نامهای اصوات که آوازه‌های مکرر و ممتد را بیان می‌کنند، به حرف «ر» ختم می‌شوند، مانند خر خر، کر کر، گر گر، زر زر، عر عر حرفهای «ک، ق» در بیان صوتهای منقطع به کار می‌روند: وق وق، تق تق، هق هق، ترق ترق، نک نک، جیک جیک.

ترکیب دو حرف «نگ» از اصوات طنین دار است: ونگ ونگ، دنگ دنگ، جینگ جینگ، زلنگزلنگ، جرینگ جرینگ.

حرف «ل» از آواز به هم خوردن آب حکایت می‌کند: قل قل، دلّ و دل. (ناتل خانلری، ۱۳۴۵: ص ۲۴۸-۲۴۹)

رابطه حرکات (مصوتها) با مفاهیم و معانی

از دیگر مصادیق رابطه ذاتی دلالت لفظ بر معنا، تناسب کاربرد مصوتها در مفاهیم خاص است، به نظر می‌رسد آدمی ناخودآگاه و یا از طریق عادت و قیاس برای مفاهیم خاص از میان واژه‌های هم‌معنی کلماتی را گزینش می‌کند و به کار می‌برد که دارای ساخت خاصی است. دکتر خانلری در خصوص استفاده از زیر و بمی مصوتها در تقلید اصوات طبیعی می‌گوید: «با شناخت خاصیت مصوتها از نظر زیری و بمی می‌توان از آنها در تقلید اصوات طبیعی استفاده کرد و هم در بیان عواطف و معانی؛ زیرا می‌دانیم که میان اصوات وحالات نفسانی نیز رابطه‌ای است؛ مثلاً حالات وقار و ابهت و بیم و هراس و وحشت با «اصوات بم» مناسب است. بیان عواطف تند و شدیدمانند شکایت و ناله و اندوه و نشاط و سرمستی با «اصوات زیر» تناسب بیشتری دارد (ناتل خانلری، ۱۳۴۵: ص ۲۴۶).

خانلری می‌گوید: زیر و بمی صفتی است که به حرفهای مصوت اختصاص دارد. بعضی از مصوتها بم‌تر و پاره‌ای از آنها زیرترند. هرگاه مصوتهای اصلی زبان فارسی امروز را به حسب وخرج آنها از حلق تا لب بنویسیم این سلسله حاصل می‌شود. «*u o ā â e i*» (همان)

- مصوتهای بلند بیش از مصوتهای کوتاه بر آرامش و وقار دلالت دارند؛

- مصوتهای کوتاه حاکی از حرکت سریع و ابراز هیجانات هستند؛

- بعلاوه مصوتهای (*i, e, a*) زیر هستند و بر کوچکی دلالت دارند، در حالی که مصوتهای (*o, â, u*) بم هستند و بزرگی را می‌رسانند (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۵: ص ۲۸-۳۰).

از کلمات گروه اول (*i, e, a*) می‌توان به واژه‌های زیر اشاره کرد:

ریز، کوچک (کوچیک در زبان عامیانه)، فسفل، باریک، جیک جیک، (صدای جوجه) جیغ، فلفل

از کلمات گروه دوم (*â, u, o*) می‌توان به کلمات زیر اشاره کرد:

بزرگ، درشت، گنده، پتک، قُد قُد (صدای مرغ)، شتر، گراز، گودزیلا، کلفت، دور، بانگ



نکته شایان توجه این است که در زبان فارسی یا بسیاری از زبانها ممکن است کلماتی یافت شود که خلاف قواعد بالا باشد، این کلمات از نوع صوت آوا نیست بلکه از کلمات قراردادی و وضعی محسوب می‌شود؛ زیرا نام آواها بخش محدودی از زبان را شامل می‌شود. «بعضی محققان عقیده دارند که عدم تناسب لفظ با معنی، در حیات واژه اثر می‌گذارد؛ مثلاً در زبان فارسی چون واژه «خرد» با معنی‌اش «کوچک» تناسبی ندارد، کمتر از واژه «ریز» کاربرد دارد و به همین دلیل در زبان عامیانه «کوچک» به صورت «کوچیک» تلفظ می‌شود. کلمه «هزیز» که در عربی به معنی «شیر» است در فارسی به صورت «هزیر» تلفظ می‌شود تا تناسب لفظ و معنی اصطلاح شود. کلمه «ورز» پهلوی به واژه «گرز» در فارسی تبدیل شده و «زنبور» عربی در فارسی «زنبور» تلفظ می‌شود تا تناسب لفظ و معنی رعایت گردد (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۵: ص ۴۰-۴۱).

هم خوانی صوت آواها با معنا

از آنجا که صوت آواها با معنا رابطه نزدیکتر و ملموستری نسبت به سایر واژه‌ها دارد، زودتر و بهتر می‌تواند معانی و مفاهیم ذهنی را منتقل کند و به کوتاه کردن فاصله دال و مدلول و ایجاد وحدت بین آن دو انجامد. یکی از شیوه‌های القای معنی، استفاده از نام آواها است؛ مثلاً شکسپیر (۱۵۶۴-۱۶۱۶م.) در ترائه «گوش کنید! گوش کنید!» با به کار گرفتن واژه‌های «bark» (پارس کردن) و «bow-bow» (واق واق) و «hark» (گوش کنید!) و «cock-a-doodle-doo» (قوقولی قوقو) در شعر زیر به تقویت معنایی شعر کمک می‌کند. «Hark, Hark! / Bow-Bow/ The watch-dogs bark!/ Bow-Bow/ Hark-Hark! I hear/ The striam of strutting chanticleer/ cry, "cock-a-doodle-doo! «گوش کنید، گوش کنید! واق - واق/ سگهای نگهبان پارس می‌کنند/ واق - واق/ گوش کنید، گوش کنید! من می‌شنوم/ آواز خروسی خرامان را / که می‌خواند «قوقولی، قوقو...» (لارنس پرین: ۱۳۷۶، ص ۹۸-۹۹).

واژه «کو کو» به جهت تناسب و وحدت لفظ و معنا نه تنها در زبان فارسی که در بسیاری از زبانها، مخاطب را به معنی و مفهوم و مصداق واقعی آن رهنمون می‌شود. به همین جهت در زبان شعر که عاطفه و احساس در آن مدخلیت تام دارد، شاعران توانا می‌کوشند با به استخدام گرفتن صورت آواها مفاهیم ذهنی خویش را عینیت بخشند. حافظ دربیت زیر:

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

و خاقانی در بیت زیر:

سبحه داران از پس سبوح گفتن در صبح
بر سر زنار ساغر طیلسان افکنده‌اند
با به استخدام گرفتن حروف «س»، «ز»، «ش» فضای آوایی بیت را با حال و هوای معنایی
بیت که «تسییح گفتن» و «سبوح گویی» است، همسو و همسان ساخته‌اند زیرا هنگام «سبحان
الله» گفتن، تنها صغیر حرف «سین» است که گوش را می‌نوازد و مستمع را متوجه تسییح‌گویی
منظم می‌کند.

یا در ابیات زیر:

خبرت هست که مرغان چمن می‌گویند
آخر ای خفته سر از خواب جهالت بردار
سعدی
هر که در خواب خیال لب خندان تو دید
خواب از او رفت و خیال لب خندان نشست
سعدی

تکرار حروف «خ» و «ر» در ابیات یاد شده فضای خاصی ایجاد کرده و با همسویی و
همکاری واژه‌ها ذهن و ضمیر مخاطب را به سمت و سوی می‌کشد که گویی صدای «خرخر»
شخص خوابیده را درک می‌کند (راستگو، ۱۳۷۶: ص ۲۲۳).
در این بیت فردوسی:

ستون کرد چپ را و خم کرد راست
فغان از خم چرخ چاچی بخاست
کنار هم نشستن حروف «ج» و «خ» در کلمات «چپ، خم، چرخ، چاچی، بخاست» صدای
کمان به زه کردن رستم را به گوش می‌رساند و صحنه را برای ما ملموس و محسوس می‌سازد
و معنی شعر را تقویت می‌کند (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۵: ص ۳۵).

دکتر غلامحسین یوسفی در مقاله‌ای تحت عنوان «موسیقی کلمات در شعر فردوسی» به این
نکته اذعان می‌کند که گوشه‌ای از موسیقی کلام در شعر فارسی از لحاظ فیزیکی مبتنی بود بر
یکی از خواص صوت از نوع امتداد، شدت، زیر و بمی، و ظنن و از مجموع بافت سخن است
که آهنگ آن پدید می‌آید. هر یک از حروف یعنی فونمها دارای کیفیتی است؛ مثلاً صدای
مصوت بم «ا» با مصوت زیر «ی» بکلی متفاوت است. زنگ حروف غنه «م، ن» با حروف لپی
«ب، پ» فرق دارد؛ حرفهای انسدادی «ب، پ» با حروف سایشی «س، ش» یکی نیست و...
برای مثال در این بیت حافظ:



رسید مزده که آمد بهار و سبزه دمید وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نیید
 مصوت‌های زیر غلبه دارد و این آهنگ با رسیدن بهار و دعوت به شادی مناسبتر است؛ اما
 در بیت منوچهری:

بیرم این درشت‌ناک بادیه که گم شود خرد در انتهای او
 مصوت‌های بم، وحشت بیابان را بهتر تجسم می‌کند.

یا در ابیات زیر از شاهنامه، مصوت‌های بم با مضمون ابیات تناسب بر قرار کرده:

شتر آن که در پیش بودش بنخفت تو گفتی که با خاک گشته‌ست جفت . . .

بر آن کوهه زین که آهن است همان رخس گویی که اهرمن است. . .

قیباد گزین را زالبرز کوه من آوردم اندر میان گروه

در بیت ذیل از شاهنامه تکرار حرف «ش» در سراسر بیت خروش و شیهه اسبهای دو

پهلوان را بخوبی نشان می‌دهد:

از آن سو خروشی بر آورد رخش وزین سوی اسب یل تاج بخش

(یوسفی، ۱۳۶۳: ص ۱۱۶-۱۱۸)

سیما - معنایی

تعدادی از صوت آواها در هنگام ادا، باعث نوعی حرکت در اندامهای گفتاری می‌شود که با معنا و مفهوم مورد نظر از نظر شکلی تناسب دارد. واژه‌هایی مانند «بوس» و «ماج» هنگام تلفظ، با شکل باز و بسته و گرد شدن لبها در عمل بوسیدن متناسب است. در شعر فارسی گاه شاعر از همین پدیده برای بیان مقصود استفاده کرده و شاهکاری ادبی خلق کرده است؛ برای مثال حافظ در بیت زیر:

چشمم از آینه داران خط و خالش باد لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد

در مصرع اول از واجها و واژه‌هایی استفاده شده که هنگام قرائت آنها دهان پیوسته باز می‌ماند و حالت حیرت، خیرگی و زل زدن به چیزی را تداعی می‌کند، در حالی که در مصرع دوم هنگام قرائت واجها و واژه‌ها با به هم خوردن لبها و باز و بسته شدن دهان، عمل بوسیدن را ملموستر و محسوستر به نمایش می‌گذارد.

عده‌ای از محققان این شگرد ادبی را یکی از فنون سخن آرایبی دانسته و تحت عنوان «سیما

- معنایی» یاد کرده‌اند (راستگو: ۱۳۷۶: ص ۲۲۴).

البته در اغلب زبانها می‌توان قواعد و قوانین خاصی استخراج کرد که به نحوی نظریه دلالت‌ذاتی و طبیعی واژه‌ها بر معانی را تقویت می‌کند؛ چنانکه در زبان عربی کلمات رباعی مجرد مفهوم تکرار را می‌رسانند و این قاعده در پاره‌ای کلمات فارسی که به تقلید از عربی ساخته‌اند نیز ساری و جاری است. کلماتی مانند: قلقله، زعزعه، صلصله، قهقهه، چهچهه، زمزمه در زبان عربی و فارسی از این قبیل است و در سایر زبانها به احتمال قوی قواعد دیگری در این زمینه وجود دارد.

مؤلف نشئه‌المصدور از این قاعده در مذمت برخی لشکریان، این گونه بهره برده است:

«در وقت عطعته کفاح و حمحمه جیاد و قعقهه سلاح و ولوله اجناد، قلقل جام می و چیچاپ‌بوس و چشچش قلیه و فشفش شلوار گزیده، وهنگام تجفاف مغفر، زیر لحاف و بسترخزیده، ...» (شهاب‌الدین محمد، ۱۳۷۰: ص ۴۰). عطعته: آوایی پی در پی جنگجویان، قعقهه: صدای به هم خوردن سلاحها، ولوله: صدای در هم سربازان، قلقل: صدای ریختن می از گلولی جام، چیچاپ: صدای لبها هنگام روبروسی، چشچش: صدای دهان هنگام خوردن غذا، فشف: صدای باز و بستن کمر بند).

البته تأکید یک نکته ضروری است که تعداد صوت‌آواها نسبت به واژه‌های وضعی و قراردادی زبان بسیار محدود است و هر گاه کلمه‌ای به رغم پاره‌ای مشابهت با قواعد مذکور همسویی نداشت، باید آن واژه را از واژه‌های وضعی قلمداد کرد.

منابع :

۱. آرلاتو، آنتونی، در آمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرسی، ج اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
۲. تنکابنی، محمد بن سلیمان، قصص العلماء، تهران، کتابفروشی علمیه، بی تا.
۳. یرین، لارنس؛ درباره شعر؛ ترجمه فاطمه راکعی؛ ج دوم، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۶.
۴. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه.
۵. راستگو، سید محمد، هنر سخن آرای: فن بدیع؛ ج اول، کاشان: انتشارات مرسل، ۱۳۷۶.
۶. سیاسی، علی اکبر، ظهور لغت و ملازمت آن با معنی؛ لغت نامه دهخدا، مقدمه.
۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ صورخیال در شعر فارسی، ج چهارم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۰.



۸. _____؛ موسیقی شعر، چ چهارم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۳.
۹. شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، نفثة المصدور، تصحیح و توضیح امیر حسن یزدگردی، چ دوم، تهران: نشر ویراستار، ص ۱۳۷۰.
۱۰. عبد التواب، رمضان؛ مباحثی در فقه‌اللغه و زیان‌شناسی عربی، ترجمه حمیدرضا شیخی، چ اول، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.
۱۱. موحد، صمد؛ شیخ محمود شبستری، چ اول، تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۱۲. ناتل خانلری، پرویز؛ شعر و هنر، چ اول، تهران: بی نا، ۱۳۴۵.
۱۳. وحیدیان کامیار، تقی؛ فرهنگ نام آوایی فارسی، چ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵.
۱۴. یوسفی، غلامحسین؛ کاغذ زر، چ اول، تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۶۳.
۱۵. یول، جورج، نگاهی به زبان؛ ترجمه نسرین حیدری؛ چ سوم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۷.

